اقتصاد سیاسی کووید

از زمان شیوع بیماری کرونا متفکران و اندیشمندان، جهان پس از کرونا را بر سر یک دوراهی دیدند: برخی ناامیدانه از تشدید مشکلاتی مانند نظامی‌گری و ملی‌گرایی و افزایش نابرابری و کسری بودجه و مشکلات اقتصادی گفتند و آینده تاریکی که در انتظار جوامع بشری است و برخی دیگر خوش‌بین بودند و این بحران را عاملی دانستند برای تغییر جهت در سیاست‌گذاری دولت‌های بزرگ و اقتصاد سرمایه‌داری و درپیش‌گرفتن خط‌مشی‌ای که دست‌کم در زمینه محیط زیست عاقلانه‌تر باشد و دغدغه نسل‌های آینده را در سر داشته باشد. کتاب «کووید-۱۹؛ بازتنظیم بزرگ» نوشته کلاوس شواپ و تیه‌ری ماله‌ره که به‌تازگی با ترجمه علیرضا حسنی و به همت نشر نو روانه بازار نشر شده است، دورنمایی از جهان پساکرونایی به دست می‌دهد و این همه‌گیری را براساس پنج مقوله کلان اقتصادی، اجتماعی، ژئوپلیتیکی، زیست‌محیطی و فناوری ارزیابی می‌کند. کلاوس شواپ، بنیان‌گذار و مدیر اجرائی مجمع جهانی اقتصاد و تیه‌ری ماله‌ره، دستیار اجرائی مانتلی بارومتر، تنظیم‌کننده چکیده پیش‌بینی‌های تحلیلی برای سرمایه‌گذاران خصوصی، مدیران عامل جهانی و تصمیم‌سازان است. نویسندگان معتقدند شیوع بیماری کووید-۱۹ چگونگی اداره کشورها و زندگی جمعی و مشارکت در اقتصاد جهانی را به‌طرز چشمگیری تغییر داده است. این کتاب سه فصل اصلی با عناوین «بازتنظیم کلان»، «بازتنظیم خرد (صنعت و کسب‌وکار)» و «بازتنظیم فردی» دارد که هرکدام بخش‌های مختلفی را شامل می‌شوند. در فصل اول کتاب، اثر همه‌گیری کرونا در حوزه‌های کلان مختلف ارزیابی می‌شود. در فصل دوم اثرات آن در روابط خرد در شرکت‌ها و صنایع خاص مطرح می‌شود و فصل سوم ماهیت پیامدهای احتمالی را در سطح فردی بررسی می‌کند.

این کتاب در اوایل همه‌گیری کرونا در ژوئن ۲۰۲۰ نوشته شده و پس از انتشار در اجلاس جهانی اقتصاد در داووس مباحث بی‌سابقه‌ای را مطرح کرد. نویسندگان تأکید دارند که کرونا نواقص نظام سرمایه‌داری موجود و پیامدهای منفی جهانی‌شدن را عیان‌تر کرده است. به عقیده آنها جوامع جهان نیازمند قرارداد اجتماعی نوینی هستند که گذار از سرمایه‌داری مبتنی‌بر مالیه‌گرایی و بورس‌بازی را رقم بزند، خیر و رفاه انسان‌محور آن را بسازد و متناسب با ملزومات انقلاب صنعتی چهارم باشد. نویسندگان تأکید می‌کنند که پیامدهای بحران کرونا با پیامدهای یک جنگ جهانی قابل مقایسه است و جهان عملا در آستانه ایجاد یک نظم نوین اقتصادی ایستاده است. در دهه‌های اخیر، اجلاس داووس از مراکز مهم هم‌اندیشی بین‌المللی درباره سمت‌وسوی جهانی‌شدن اقتصاد و چگونگی شتاب‌دادن به این روند بوده است. یکی از محورهای اساسی این کتاب انتقاد به جهانی‌شدن و «سرمایه‌داری مبتنی بر بازارهای بورس» است. کتاب مشتمل بر بخش‌هایی است در توضیح پیامدهای اقتصادی و اجتماعی کرونا و تأثیراتی که بر انسان‌ها و مؤسسات اقتصادی می‌گذارد و اینکه چگونه بر بستر شرایط ایجادشده می‌توان به آینده بهتری گذر کرد. به عقیده نویسندگان، بیشترین سود بحران کرونا می‌تواند برای محیط زیست باشد و به این نکته اشاره می‌کنند که همین حالا هم انسان‌ها توجه و مراقبت بیشتری نسبت به منابع طبیعی دارند و بخشی قابل اعتنا از ۱۰ هزار میلیارد دلاری که دولت‌ها در سراسر جهان برای مهار اثرات منفی کرونا بر اقتصاد اختصاص داده‌اند، قرار است عمدتا به مؤسسات و شرکت‌هایی داده شود که پروژه‌ها و طرح‌هایی در راستای توسعه فناوری‌های سبز و سازگار با محیط زیست دارند.

کتاب این مدعا را پیش می‌کشد که جهانی‌سازی مدت زیادی مشروع و موجه تلقی می‌شد؛ چراکه سودبرندگان آن بیشتر از زیان‌دیدگان‌شان بودند؛ ولی امروز این استدلال به دو دلیل قانع‌کننده نیست، یکی به‌خاطر شکل‌گیری نوعی از آگاهی اجتماعی به‌ویژه در نسل جوان و دوم به این خاطر که امروز دیگر نمی‌توان طرح و سیاست‌هایی را پیش برد که بخشی از جامعه از سوارشدن بر قطار آن محروم بماند. جهانی‌شدن که تا همین چند سال پیش در اجلاس داووس به‌عنوان پدیده و روندی مثبت و غیرقابل بازگشت مورد بحث و استقبال بود، حالا از نظر نویسندگان کتاب که خود دست‌اندرکار اصلی این اجلاس هستند، با تحولات شتابانی که در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی رقم زده، منشأ رونق و رواج ناسیونالیسم و ملی‌گرایی افراطی شده است. نویسندگان همچنین به این نکته اشاره می‌کنند که در شرایط کنونی جهانی‌شدن بحران‌های اجتماعی و بحران‌های مربوط به سلامت انسان‌ها افزایش یافته و هم‌زمان فاصله طبقاتی بیشتر شده است. نویسندگان با اشاره به رکود اقتصادی ناشی از کرونا چشم‌انداز آن را با بحران بزرگ و بی‌سابقه سال ۱۹۳۰ مقایسه می‌کنند که البته در صورت عمل و اقدام سریع کل جهان در راستای نوسازی همه ابعاد اجتماعی و اقتصادی جوامع، از آموزش و قراردادهای اجتماعی گرفته تا شرایط کار، ممانعت از این سرنوشت امکان‌پذیر است. در چنین گذاری همه کشورها و همه رشته‌های صنعتی، از گاز و نفت گرفته تا فناوری‌ها باید مشمول گذار و انتقال بشوند و در یک کلام ما به بازتنظیمی بزرگ برای نظام سرمایه‌داری نیازمندیم.

به عقیده نویسندگان دلایل مختلفی برای چنین تحولی وجود دارد؛ ولی مبرم‌ترین آنها کروناست؛ بیماری همه‌گیری که تاکنون به مرگ چند صد هزار نفر انجامیده، یکی از بدترین بحران‌ها در نظام درمان عمومی جامعه‌ها در تاریخ معاصر دنیاست. این بحران با توجه به مرگ‌ومیری که هنوز در نقاط مختلف جهان دامن می‌زند، چشم‌اندازی از پایان برایش متصور نمی‌توان شد و پیامدهای سنگین و درازمدتی برای رشد اقتصادی، بدهی‌های دولتی و اشتغال و رفاه جوامع دارد. همین حالا هم بدهی‌های دولتی در موقعیتی که هیچ جنگ گسترده‌ای در جهان جاری نیست، به بالاترین سطح در تاریخ معاصر رسیده است و بی‌کاری افزایشی جهش‌وار داشته است. از نظر نویسندگان کتاب، بحران کرونا ناپایداری و ضعف سیستم سرمایه‌داری کنونی را در حوزه انسجام اجتماعی، ایجاد فرصت‌های مساوی برای همه و بهره‌مندسازی همگان از نتایج پیشرفت‌ها برملا کرده است. مسائل و معضلاتی مانند تبعیض و نژادپرستی هم قابل چشم‌پوشی نیستند.

نویسندگان همچنین بر این نظرند که بحران کرونا گذار جهانی به دوران انقلاب صنعتی چهارم را تسریع کرده است. انقلاب صنعتی اول از آب و انرژی بخار به‌منظور مکانیزه‌کردن تولیدات استفاده کرد. انقلاب صنعتی دوم از قدرت الکتریسیته به منظور تولید انبوه بهره برد. سومین انقلاب صنعتی از علم الکترونیک و فناوری اطلاعات به منظور تولید خودکار استفاده کرد. انقلاب چهارم صنعتی بر پایه‌های انقلاب سوم بنا نهاده شده است و شامل همجوشی فناوری‌های مختلف است که مرزهای زیستی، دیجیتال و فیزیکی را درمی‌نوردد.

کووید-۱۹: بازتنظیم بزرگ
کلاوس شواپ و تیه‌ری ماله‌ره
ترجمه: علیرضا حسنی
نشر نو
قیمت: ۷۰۰۰۰ تومان

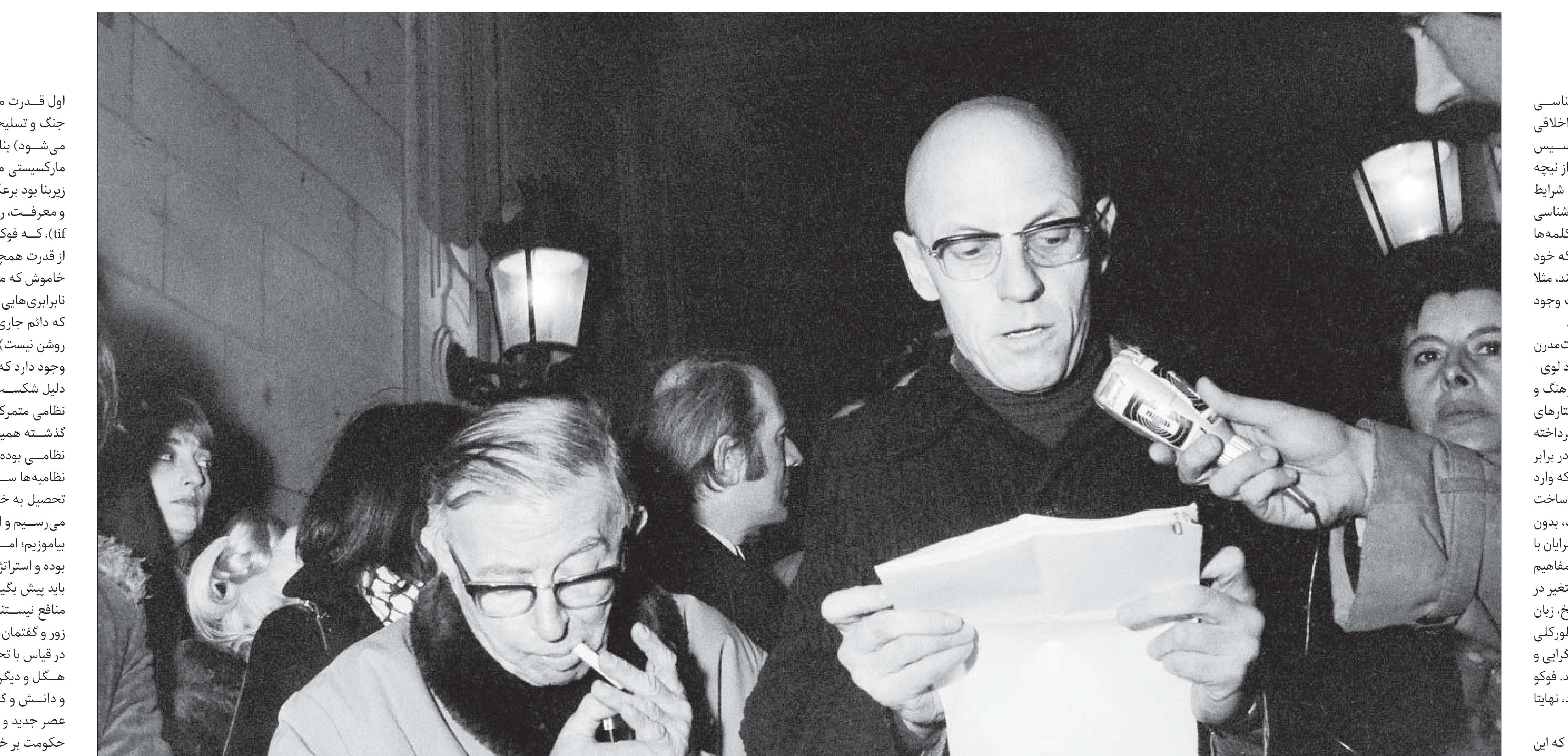

مقاله‌ای از احسان شریعتی

در نقد فرهنگ و سیاست مدرن

بررسی نسبت قدرت و دانش در فلسفه سیاسی میشل فوکو

احسان شریعتی

میشل فوکو یکی از تأثیرگذارترین اندیشمندان علوم انسانی است. او همچنین به عنوان روشنفکری متعهد در حوادث بزرگ قرن گذشته ازجمله انقلاب ایران حضور داشت و از آن گزارش داد و درباره آن بحث کرد. او یکی از متفکرانی است که بیشترین نقل قول از او انجام شده است. فوکو به عنوان متفکر قدرت و دانش و معرفت معروف است و از این باب قصد دارم در این متن روی مفاهیم قدرت و دولت و معرفت متمرکز شوم. فوکو در انقلاب ایران گزارش‌هایی برای نشریه ایتالیایی کوریره دلا سرا تهیه می‌کرد و هنگامی که به‌عنوان متفکر قدرت و حکومت (در حقیقت متفکر ضدقدرت و آنارشی) از او پرسیدند چرا در ایران شعار «حکومت اسلامی» داده می‌شود، پاسخ داد که مشکل اسلامی‌بودن نیست، چون بستگی دارد چه تفسیری از اسلام مدنظر باشد؛ مشکل در اصطلاح حکومت است و باید فهمید بازیگران انقلاب ایران چه دیدی از حکومت دارند. در گزارش خود از انقلاب ایران به دو گرایش اشاره می‌کند: یکی گرایشی که خواستار تولید نیروهای سنتی در جامعه به نام دین است که در آن مقطع از نظر فوکو کارکرد دفاع از مردم را هم داشته است، و گرایش دوم نوعی گرایش معنویت سیاسی است که در ارتباط با آن از چهره فکری علی شریعتی نام می‌برد. در مجموعه‌ای به نام «ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟» (که به فارسی هم ترجمه شده) و مجموعه‌گفته‌ها و مصاحبه‌های دیگر نیز به حوادث انقلاب ایران می‌پردازد.

میشل فوکو متولد ۱۹۲۸ و متوفی به سال ۱۹۸۴ در پاریس است. او در شهر پواتیه متولد شد (همان شهر معروفی که مسلمان‌ها در آنجا از شارل مارتل فرانسوی شکست خوردند). او در خانواده‌ای شهرستانی زیر نظر پدری طبیب جراح تربیت یافت. در کودکی زندگی متلاطمی داشت. در تحصیلات ابتدایی نبوغ خاصی از خود نشان داد که البته همراه بود با توفیق و شکست‌های تحصیلی و مشکلات روحی و روانی. پدرش از او می‌خواست طب بخواند ولی او به تاریخ علاقه‌مند شد. به‌دلیل نبوغی که داشت در عرصه تحصیلی موفق بود و وارد تحصیلات عالی در همان شهرستان و بعدا پاریس شد. از نکاتی که درباره شکل‌گیری شخصیتی و فردی او گفته می‌شود و درباره تثبیت حرفه آینده او مهم است اینکه در محیط شهرستان تحت آموزش‌های مذهبی سختی قرار داشته است. این تألمات و سختی‌ها و مشکلات روحی، در آینده برای مطالعه و علاقه او به مسئله عقلانیت و جنون مهم می‌شود. بعد از ورود به مدرسه عالی اکول نرمال سوپریورِ پاریس، به‌دلیل همین مشکلات روحی دو بار اقدام به خودکشی می‌کند. این نکات زندگی‌نامه‌ای مهم است از این نظر که بدانیم موضوع مورد مطالعه‌اش، در زندگی شخصی هم زمینه عینی داشته است. یکی از شخصیت‌هایی که در اکول نرمال سوپریور فوکو تحت تأثیر او بود، لویی آلتوسر است. در ۱۹۴۶ یعنی بعد از جنگ جهانی دوم در پاریس در سوربن دو لیسانس می‌گیرد؛ یکی در فلسفه و یکی در روان‌شناسی. مهم‌ترین اثر فوکو در ۱۹۶۶ در فرانسه به نام «واژه‌ها و چیزها» منتشر می‌شود؛ نوعی دیرینه‌شناسی علوم انسانی. این اثر فوکو به‌همراه «تطور خلاق» (برگسون، ۱۹۰۷) و «هستی و نیستی» (سارتر، ۱۹۴۳) به‌عنوان سه اثر تأثیرگذار فلسفی فرانسه در سده گذشته در دنیا شناخته می‌شوند.

اپیستمه (صورت‌بندی معرفتی)

با توجه به آشنایی کلی که نسبت به فوکو وجود دارد و حجم آثار پرشمار منتشرشده از او به زبان فارسی، سعی می‌کنم به یکی از مسائل محوری او، یعنی دانش و قدرت بپردازم. فوکو با مفهوم اپیستمه یا صورت‌بندی معرفتی شناخته می‌شود. اپیستمه تقریبا شبیه مفهوم پارادایم است که در تاریخ معرفت نظریه‌ای شناخته‌شده است. هر دوره تاریخی یک سرمشق یا پارادایم دارد. اپیستمه و پارادایم مترادف‌اند با این تفاوت که پارادایم در جامعه علمی رخ می‌دهد و یک پارادایم از سوی دانشمندان اتخاذ می‌شود درحالی‌که اپیستمه یا صورت‌بندی دانایی انتخابی نیست، بلکه دورانی است. اپیستمه مشابه بحث دوره‌ای‌بودن تاریخ هستی نزد هایدگر است، یعنی در هر دوره یک صورت‌بندی معرفتی و فلسفی خاص وجود دارد. آن چیزی که اندیشه فوکو را شاخص می‌کند رابطه معرفت با قدرت است. فوکو این ایده را از نیچه می‌گیرد. نیچه در تبارشناسی اخلاق در بحث حقیقت نشان می‌دهد که این مفاهیم یک خاستگاه تاریخی دارند و در شرایطی خاص شکل می‌گیرند و نشان می‌دهد که مفاهیم و ارزش‌های اخلاقی دوره‌ای هستند. مثلا مفهوم فقر که در مسیحیت یک ارزش مثبت بوده در دوره آریستوکراسی یونانی ارزش منفی محسوب می‌شود. مفهوم فقر نزد یهودیان و برده‌ها مفهومی منفی بوده ولی وقتی آریستوکرات‌ها در قدرت حاکم می‌شوند تبدیل به ارزشی مثبت می‌شود. به همین ترتیب روش دیرینه‌شناسی (آرکئولوژی از ریشه یونانی آرخه به‌معنای بنیان و آغاز و فرماندهی) را مطرح می‌کند. دیرینه‌شناسی یعنی شرایط شکل‌گیری یک دانش یا یک رشته یا از ارزش‌های اخلاقی. روش اولیه فوکو پیش از روش تبارشناسی (ژنئالوژی از گنسیس یونانی به‌معنای زایش) بوده است. تفاوت تبارشناسی که از نیچه الهام می‌گیرد با دیرینه‌شناسی این است که دیرینه‌شناسی شرایط پیدایش یک ارزش یا اندیشه را نشان می‌دهد درحالی‌که تبارشناسی شرایط مرگ آن اندیشه را نیز مشخص می‌کند. مثلا در کتاب «کلمه‌ها و چیزها» یا «نظم اشیا» (کتاب اصلی فوکو) نشان می‌دهد که خود ایده «انسان» در هر دورهِ این اپیستمه چگونه تغییر پیدا می‌کند، مثلا مفهوم انسان و درکی که از آن در قرن هفدهم و عصر کلاسیک وجود دارد و درک خاصی که از انسان در دروه مدرن شکل می‌گیرد.

متفکرانی مثل فوکو و دریدا را پساساختارگرا یا پست‌مدرن می‌شناسند. اینها از یک‌سو ساختارگرا هستند مانند کلود لوی-استروس. ساختارگرایی نوع نگاهی است در تاریخ و فرهنگ و زبان‌شناسی و روان‌شناسی و علوم انسانی که طبق آن به ساختارهای ناخودآگاه تاریخی که به زبان و روان و جامعه شکل می‌دهند، پرداخته و در ابعاد مختلف بررسی می‌شود. این متفکران ساختارگرا در برابر نسل قبلی اگزیستانسیالیست‌ها و سارتر نسل جدیدی بودند که وارد فضای فکری فرانسه شدند. اما این ساختارگرایان به مفهوم ساخت به‌عنوان یک ذات نگاه می‌کنند که شکل‌دهنده همه‌چیز است، بدون اینکه انسان در آن دخالتی داشته باشد. تفاوت پساساختارگرایان با ساختارگرایان این است که به ساختارها به‌عنوان یک ذات و مفاهیم مطلق نگاه نمی‌کنند بلکه خود این ساخت‌ها را نسبی و متغیر در نظر می‌گیرند که به‌هیچ‌وجه نمی‌شود با آنها تمامیت تاریخ، زبان و روان انسان را توضیح داد. بنابراین پست‌مدرنیست‌ها به‌طورکلی با هر گونه ذات‌گرایی و منشأگرایی و بنیادگرایی و غایت‌گرایی و مطلق‌سازی‌های مختلف و به‌طورکلی فراروایت مخالف‌اند. فوکو نهایتا بعد از اینکه دوره‌ای به‌عنوان ساختارگرا تلقی می‌شود، نهایتا به‌عنوان پساساختارگرا و پست‌مدرن شناخته می‌شود.

مسئله مهم در دو محور معرفت و قدرت مفاهیمی‌اند که این دو را به هم مرتبط می‌کنند. در زمینه معرفت و دانش یکی همین اپیستمه است که مجموعه صورت‌بندی معرفتی یک دوران با روش دیرینه‌شناسی و مطالعه یک دوره تاریخی ازطریق آرشیو است. آرشیو یکی از مفاهیم کلیدی فوکو است به این معنا که وقتی ما یک دوران را بررسی می‌کنیم، فرضا دروه پیش از انقلاب ایران، در همه ابعاد باید این آرشیو را مطالعه کنیم مثلا حوادث ورزشی و هنری و مذهبی را در ابعاد مختلف کنار هم قرار می‌دهیم و در نهایت به یک جمع‌بندی می‌رسیم که در این دوران مثلا نسبت به مفاهیمی مثل انقلاب چگونه نگاه می‌کردند. می‌بینیم که در آن دوران انقلاب ارزشی مثبت تلقی می‌شود، به‌گونه‌ای‌که هنگامی که شاه و محافظه‌کاران می‌خواهند تغییر و رفرمی ایجاد کنند، از واژه انقلاب استفاده می‌کنند. درحالی‌که الان در دوره ما وقتی آرشیو را مطالعه می‌کنیم می‌بینیم که مفهوم انقلاب زیر سؤال است و مفهوم اصلاحات و مبارزه خشونت‌پرهیز برتر است. اینجا مطالعه آرشیو یعنی مطالعه دورانی، نشان می‌دهد که در مجموع اپیستمه یا صورت‌بندی معرفتی این دوران چیست. این اپیستمه مجموعه‌ای از گفتمان‌هاست. این گفتمان‌ها (یا گفتارها) مجموعه سخن‌گفتن و استدلال‌ها و منطقی است که در آن موضوعی مثلا مفهوم ایدئولوژی به کار می‌رود. اینها یک برساخته ذهنی‌اند و شکلی از گفتار درباره یک موضوع‌اند. فرض کنید موضوع زن مطرح باشد، مثلا ژاک لکان می‌گوید زن وجود ندارد و فمینیست‌ها به او اعتراض می‌کنند اما منظور او گفتمان یا گفتاری درباره زن است یعنی نحوه‌ای که در جامعه درباره زن صحبت می‌شود. «گفتار و روش» دکارت مجموعه استدلال‌ها و منطقی است که به کار گرفته می‌شود تا در آن موضوع یک نوع تفکر یا اثبات صورت گیرد. شاخصه این گفتار از نظر فوکو این است که مرز می‌کشد. مثلا گفتار مدرن درباره عقلانیت مرزی با ضدخودش که جنون باشد می‌کشد. در گذشته و جوامع سنتی مرزی با جنون وجود نداشته و بین لوگوس و ضد لوگوس در یونان مرز قاطعی نبوده اما در عصر جدید، اصولا گفتمان خرد و عقلانیت مدرن، خودش را با ضد خودش تعریف می‌کند. در این گفتمان هویت خودی با دشمن تعریف می‌شود. گفتمان مرزی می‌کشد بین خودی و غیرخودی و دوگانه‌هایی می‌سازد. پس در یک دوره تاریخی ما یک اپیستمه یا صورت‌بندی معرفتی داریم که مجموعه‌ای است از گفتمان‌هایی که در آن دوره ساخته می‌شود. در تاریخ اندیشه غربی از افلاطون به بعد همیشه بین دانش و قدرت حدفاصلی بوده است. گویی هنگامی که دانش مطرح است دیگر قدرت سیاسی در کار نیست و بالعکس. اما نیچه نشان می‌دهد که این تاریخ معرفت و حقیقت درواقع تاریخ قدرت و نیرو است یا به تعبیر مارکسیستی تاریخ جنگ طبقات و جنگ بین عقایدی که طبقات و نیروهای واقعی و عینی دارند. اینجا مسئله و بحث قدرت مطرح می‌شود. اولین مفهومی که در موضوع قدرت مطرح می‌شود جنگ است. کارل فون کلاوزویتس در جمله معروف خود می‌گوید «جنگ ادامه سیاست است به وسایلی دیگر». فوکو می‌آید این فرمول را معکوس می‌کند. این نخستین تعریف فوکو از مفهوم جنگ و قدرت است. او می‌گوید برای اینکه ما قدرت را درست بفهمیم، به جای اینکه آن را در ریشه‌های روان‌شناختی یا جامعه‌شناختی یا اقتصادی تحلیل کنیم، باید به مفهوم «استراتژی» یا به اصطلاح علم و روش‌شناسی «جنگ» توجه کنیم. درواقع از نظر فوکو «سیاست ادامه جنگ است به وسایلی دیگر». یعنی یک جنگ واقعی میان قدرت‌ها وجود دارد که بعدا رابطه بین این قدرت‌ها تبدیل به سیاست می‌شود.

در یک دوره تاریخی ما یک اپیستمه یا صورت‌بندی معرفتی داریم که مجموعه‌ای است از گفتمان‌هایی که در آن دوره ساخته می‌شود. در تاریخ اندیشه غربی از افلاطون به بعد همیشه بین دانش و قدرت حدفاصلی بوده است. گویی هنگامی که دانش مطرح است دیگر قدرت سیاسی در کار نیست و بالعکس. اما نیچه نشان می‌دهد که این تاریخ معرفت و حقیقت درواقع تاریخ قدرت و نیرو است یا به تعبیر مارکسیستی تاریخ جنگ طبقات و جنگ بین عقایدی که طبقات و نیروهای واقعی و عینی دارند. اینجا مسئله و بحث قدرت مطرح می‌شود. اولین مفهومی که در موضوع قدرت مطرح می‌شود، جنگ است

قدرت واقعی از نظر فوکو اولا بین قطب‌های درگیر وجود دارد، خود نیرو یا خشونت یا قهری که یک طرف دارد مطرح نیست بلکه رابطه‌ای مهم است که برقرار می‌شود. تعریف دوم از قدرت این است که کنشی است بر کنش‌های دیگر. توصیف فوکو از قدرت این است که قدرت برخلاف دیدگاه سنتی که فکر می‌کردند در دست قدرتمداران و دولتمداران و حکومت‌مداران است، یک امر منتشر در جامعه است و همه‌جا وجود دارد و از هر جا می‌تواند قدرت سر بزند؛ از مدرسه و نظام آموزشی و رابطه استاد و شاگرد گرفته تا رابطه مدیران ادارات دولتی و کارمندان تا رابطه پزشک و بیمار در بیمارستان‌ها و روابط نظامی تا همه نهادهای اجتماعی این رابطه قدرت را می‌بینیم.

سرشت «سیادت» جدید

نکته دیگر درباره قدرت این است که در دوره مدرن با مفهوم سیادت مواجهیم. جوهر قدرت مدرن همین سیادت یا حاکمیتی است که در گذشته به این شکل وجود نداشته اما اندیشمندان علوم جدید سیاسی می‌گویند مفهوم سیادت یا حاکمیت تام (sovereignty) و قدرت دولتی نتیجه جداشدن دولت از جامعه مدنی است. این اصلا تعریف مدرنیته سیاسی است. یعنی دولت در عصر مدرن از جامعه جدا می‌شود. اما از نظر فوکو قدرت جدید از قدرت قرون وسطی متمایز است. حکمرانی در قرون وسطی بر فضایل اخلاقی سنتی مثل حکمت، عدالت، خدا و... مبتنی بود و آرمانی داشت و حد و تحمل و احتیاط و حزم در آن وجود داشت. در عصر جدید حکمرانی به اصل عقلانیت در یک میدان کارکردی تبدیل می‌شود که دولت نام دارد. فوکو به این نوع سازماندهی و نسبتی که دولت به شکل عقلانیت (عقل خودش را با ضدخودش تعریف می‌کند) برقرار می‌کند، حکومت‌مندی می‌گوید. این نوع از حکومت‌مندی و نظارت پیداکردن دولت به یک نوع عقلانیت یا دلیل دولتی برمی‌گردد که می‌گویند بالاتر از هر نوع عقلانیت و دلیل دیگری است. دلیل و حکم حکومتی فراتر از هر دلیل دیگر و توجیه‌گر هر کاری می‌شود. در ماتریس نوینی که در عصر جدید پیدا می‌شود عقلانیت از شکل قدیم سیاست و حاکمیت فراتر می‌رود و این حاکمیت دیگر ربطی به آن حاکم عادل قرون وسطایی یا حتی مدل شهریار ماکیاولی ندارد. از نظر فوکو این حاکمیت در سه موضوع خودش را نشان می‌دهد: اول مجموعه متشکلی از نهادها، فرایندها، تحلیل‌ها، تأملات و محاسبات که این الگوی خاص از قدرت را به‌شکلی پیچیده ممکن می‌سازند. موضوع این قدرت جمعیت است. شکل عمده دانشی که دارد اقتصاد سیاسی است و ابزار فنی و سیاسی که این قدرت دارد بسته‌های امنیتی است. فوکو مفهومی دارد به نام نامرئی‌بودن که از جرمی بنتام در کتاب «چشم قدرت» (سراسربینی-پان اُپتیک) الهام گرفته است. او زندانی را مثال می‌زند که در آن برجی بر تمام سلول‌های زندان نظارت داشته باشد. مزیت این برج این است که می‌توان یک نگهبان در آن گذاشت و همه سلول‌ها فکر می‌کنند توسط نگهبان دیده می‌شوند و همه خودشان را زیر نظر می‌بینند. در رمان ۱۹۸۴ جرج اورول هم می‌بینیم که برادر بزرگ همه‌جا را می‌بیند ولی خودش دیده نمی‌شود. دولت و حکومت دو مفهومی هستند که گاهی خوب ترجمه نمی‌شوند و باید آنها را از هم تفکیک کرد. برخلاف قدیم که شاه با خدم و حشم می‌آمد و خیلی مرئی بود و ایجاد رعب می‌کرد در عصر جدید با قدرتی مواجهیم که نامرئی است ولی همه‌چیز را زیر نظر دارد. درواقع همه‌چیز را تبدیل می‌کند به نظم و سامان و می‌خواهد دیسیپلین خاصی را حاکم کند. دیسیپلین اینجا به معنی انضباط است. جامعه جدید یک جامعه نظارتی و انضباطی است. ما الان این نظارت نامرئی را به شکلی واضح نسبت به دوره کلاسیک می‌بینیم. خود فوکو مثال می‌زند که این نظارت جهش کیفی با ماهیتی جدید یافته است. بنابراین در دوره جدید از نظر فوکو مجموعه‌ای با دانش اقتصاد سیاسی و با ابزارهای بسته‌های امنیتی و سلسله‌ای از نهادها و گفتمان‌ها ساخته می‌شود که به آن قدرت می‌گوید. این قدرت درواقع خودش را از ضدخودش جدا می‌کند و خودش را عین عقلانیتی می‌بیند که موضوع کار خودش را جمعیت و زندگی و سلامت سوژه‌ها قرار داده است. سوژه در تاریخ فلسفه سیاسی یک نوع حالت انفعالی داشته مثلا سوژه‌های شاه «رعیت» شاه بوده‌اند. اما از زمان دکارت به بعد گفته می‌شود سوژه یا شناسای خود و اگو، اندیشه و حالت فعال می‌گیرد و سوژه شناسای دکارت یا سوژه فاعل کانت پدید می‌آید. اما سوژه در اصل به معنای موضوع قراردادن و منقادکردن است. فلسفهِ نقادانه می‌خواهد سوژه دکارتی را زیر سؤال ببرد و پاک کند و بگوید این سوژه انسان را نه به عنوان کنشگر آزاد فعال بلکه به عنوان موضوع منفعل و یک نوع عقلانیت جدید قرار می‌دهد و با موضوع قراردادن انسان در یک برنامه‌ریزی عقلانی منضبط با نظارت، آنها را منقاد می‌کند. این سوژه‌ها، سوژه‌هایی حقوقی هستند با یک تصور خاص از انسان در مدیریت جدید که موضوعش زندگی مادی و سیاسی است. یعنی حکومت نحوه زیست و سلامت جمعیت و آینده آنها را برنامه‌ریزی می‌کند و بر آنها نظارت می‌کند، با استراتژی‌هایی برخلاف گذشته که با زور و اجبار و از بیرون بود. موضوع، زندگی و زیست و به‌طور عینی بدن‌های انسان‌هایی است که رویش کار می‌شود. بنابراین حکومت‌مندی یعنی ملاقات بین تکنیک‌های سلطه بر دیگران و تکنیک‌های سلطه بر خویش (در دوره نولیبرال حتی بعد فردی هم می‌گیرد).

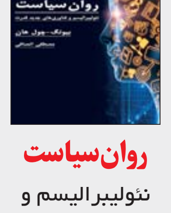

روان‌سیاست
نئولیبرالیسم و
فناوری‌های جدید قدرت
بیونگ-چول هان
ترجمه: مصطفی انصافی
ناشر: لوگوس

می‌دانیم فوکو در اواخر عمر در کلژدوفرانس، به مفهوم دغدغه خویش یا پرداختن به خویش هم از نظر فلسفه‌های اخلاق سنت فلسفه غرب مثل رواقیون و هم در سنت یونانی و هم در تطور بعدی‌اش در مسیحیت و عرفان‌های بعدی می‌پردازد و می‌خواهد سدی بسازد جلوی این نوع حکومت‌مندی که نسبت به خود و دیگران در شکل مسلط به وجود آمده است. برای اینکه نوآوری‌های بحث فوکو را در فهم حکومت متوجه شویم، باید به این گفته او توجه کرد وقتی گفت باید ببینیم ایرانی‌ها در مورد حکومت اسلامی، چه نوع درکی دارند. این برای ما مهم است.

گفته شد که یکی از شاخصه‌های قدرت منتشر و پخش‌بودن آن است، قدرت متمرکز فقط در دست حاکمیت نیست و در کل جامعه جاری است. حکومت برخلاف گذشته که حالت عینی و روشن داشت، این‌بار نسبت‌هایی است که «نامرئی» است. حکومت و قدرت ایجاد مقاومت‌ها و واکنش‌هایی می‌کند که آن هم جزء ذات قدرت است؛ یعنی از نظر فوکو ما یک دوگانه داریم و این‌گونه نیست که از یک‌سو سلطه و از سوی دیگر آزادی داشته باشیم. بلکه هرجا سلطه وجود دارد، ضد خودش را هم ایجاد می‌کند و بنابراین این دو باید با هم فهمیده شوند چون یک مجموعه واحد را می‌سازند. از ویژگی‌های دیگر تحلیل فوکو نحوه خود زیست و زندگی است که بعدا توسط متفکران دیگری همچون آگامبن ادامه پیدا می‌کند و بازاندیشی می‌شود؛ اینکه چه درکی از زیست داریم. چون می‌دانیم در تاریخچه مفاهیم یونانی یک «زوئی» داریم یعنی زندگی حیوانی (انسان جانوری سیاسی یا جانوری سخنگو است) یا همان زندگی برهنه که برایش برنامه‌ریزی می‌شود مثل نوع نگاهی که نازی‌ها در اردوگاه‌های خود داشتند نسبت‌به قربانیان (هوموساکر-انسان نفرین‌شده) داشتند و می‌خواستند از بدن انسان‌ها روغن بگیرند و در صنعت استفاده کنند. در مقابل «بیوس» را داریم که به قول آرنت و آگامبن به مفهوم زیست انسانی و متفاوت از زیست حیوانی است. خلاصه در سیاست موضوع کار بدن‌ها و زندگی جمعیت‌ها می‌شود؛ بنابراین در بحث قدرت، فوکو می‌گوید مهم این است که ببینیم چگونه اعمال قدرت انجام می‌گیرد و توسط چه ابزارهایی این قدرت اعمال می‌شود. این ابزار یا دستگاه مفهومی همانی است که نهایتا به جای اپیستمه می‌نشینند. ابزارهای قدرت آن‌قدر مهم می‌شود که اصلا قدرت با این ابزارها معنی پیدا می‌کند. در واقع اول قدرت می‌آید و بعد این ابزارها ساخته می‌شود (مثل بحث جنگ و تسلیحات که سپس دانش و گفتمان برای توجیهش ساخته می‌شود) بنابراین کل این مجموعه به شکل بحث زیربنا و روبنای مارکسیستی مطرح می‌شود، یعنی معرفت که در بحث‌های قبلی زیربنا بود برعکس می‌شود؛ ابزار و دستگاه زیربنا می‌شود و گفتمان و معرفت، روبنا. بنابراین مفهوم ابزار، جهاز یا دستگاه (Dispositif)، که فوکو از دلوز گرفته و روی آن متمرکز شده، عبارت است از قدرت همچون استراتژی و یک خط جنگ اعلام‌نشده و پنهان و خاموش که ما همیشه صدایش را باید بشنویم، و همه تبعیض‌ها و نابرابری‌هایی که در اشکال مختلف در جامعه می‌بینیم، و جنگی که دائم جاری است در یک حالت شبه‌صلح (مرز بین صلح و جنگ روشن نیست). مثل همین بحث درباره دلایل انحطاط و تکامل ایران وجود دارد که همیشه از بحث نظامی شروع می‌شود و می‌گوییم دلیل شکست‌های ما در زمان قاجار نظامی بود؛ بنابراین بر قدرت نظامی متمرکز می‌شویم. این بحث در موضوع توسعه در قرن گذشته همیشه به شکل پنهان وجود داشته؛ اینکه برتری رقیب نظامی بوده و بنابراین ما باید قدرت نظامی‌مان را تقویت کنیم. بعد نظامیه‌ها ساخته می‌شود و افرادی برای یادگیری فنون نظامی و تحصیل به خارج می‌روند و در انتهاست که به فرهنگ و فلسفه می‌رسیم و اینکه حالا باید فلسفه را که به معنای همه‌چیز است، بیاموزیم؛ اما در واقع می‌بینیم اصل موضوع بحث قدرت و نظامی بوده و استراتژی که به ما کمک کند در جنگ قدرت چه خط مشی‌ای باید پیش بگیریم؛ بنابراین نیازهای استراتژیکی در معنای دقیق فقط منافع نیستند، بلکه مجموعه‌ای هستند از منافع و قدرت نظامی و زور و گفتمان‌ها. این مجموعه که در اندیشه فوکو ساخته می‌شود، در قیاس با تحلیل‌های بحث‌های مارکسیستی یا بحث‌های سیاسی هگل و دیگر متفکران قدرت، مجموعه پیچیده‌ای از نسبت قدرت و دانش و گفتمان‌هاست: قدرت یا دولت یا حکومت‌مندی در عصر جدید و نسبت بین این دو تا تکنولوژی (حکومت بر دیگران و حکومت بر خویشتن) با تکنولوژی سیاسی و نظامی و نوعی از پلیس و مجموعه دانش‌ها و فنون و نسبتش با اقتصاد و تجارت و ایجاد پول به‌عنوان گردش بینادولتی. اینها ترکیبی می‌سازد که سازنده قدرت است یعنی زوج جمعیت- ثروت در عصر جدید به‌خصوص در دوره‌های مرکانتالیسم، کامرالیسم و... که موضوع خرد حکومتی نوین و شکل‌گیری نوعی «اقتصاد سیاسی» بوده است.

از فوکو چه می‌توان آموخت؟

بحث فوکو هم یک نوع روش‌شناسی تبارشناختی می‌آموزد (باید شکل‌گیری ارزش‌ها و عقاید را دورانی ببینیم) و همچنین تحلیل معرفتی- گفتمانی (گفتمان‌ها در چه شرایطی شکل می‌گیرند و در چه شرایطی می‌میرند) مثلا درباره ایده «انسان» در آخر کتاب «کلمات و چیزها» گفته می‌شود انسان و بشر که ما آن‌قدر از آن حرف می‌زنیم تصوری است که در عصر کلاسیک و قرن ۱۷ به وجود آمده و الان مثل شکلک‌هایی است که در کنار دریا روی شن کشیده می‌شود و با یک موجی که می‌آید پاک می‌شود. اصلا درکی که از خود انسان در عصر جدید شکل گرفته زمان مرگش به شکل تبارشناختی فرارسیده است. فوکو بحث دورانی و گفتمانی‌اش را اینجا به ما می‌آموزد. او روشنی را توضیح می‌دهد که گفتمان‌ها و اندیشه‌ها در چه دوران و شرایطی شکل می‌گیرند و با چه تناسب قوایی ساخته می‌شوند و ما چگونه باید با ریشه‌های آنها آگاهانه مواجه شویم و در برابرش مقاومت را ابتدا بفهمیم و بعد سازمان دهیم. همچنین بحث کلی پساساختارگرایانه در امر قدرت بهر ما می‌آموزد که چگونه در برابر انواع ذات‌گرایی‌ها و برساخت‌های گفتمانی مقاومت کنیم. این گفتمان یا گفتار یک معنای منفی دارد هرچند که دارد تحلیل پدیدارشناختی می‌کند و دقیقا توصیفی است و بی‌طرفانه اما این «نظم گفتار» است. (عنوان اولین درسگفتار کلژدوفرانس؛ کلژدوفرانس نهادی است در سوربن در عالی‌ترین سطوح. وقتی استادی بازنشسته می‌شود می‌رود آنجا درس می‌دهد. به نظر من خود دکتر شریعتی هم درس‌های اصلی‌اش را در کلژدوفرانس آموخت. فوکو در آنجا مجموعه درسگفتارهایی دارد از ۱۹۷۰ به بعد که به برخی‌اش به فارسی ترجمه شده و نشر نی قراردادی بسته و دارد آنها را به‌صورت منظم منتشر می‌کند مثل «از جامعه باید دفاع کرد»، «زیست‌سیاست» و...).

از ویژگی‌های دیگر روش‌شناسی فوکویی مطالعه میدانی و آرشیوی است. او مفهومی دارد به اسم حضور که طبق آن ما باید در یک واقعه هنگامی که رخداد دارد شکل می‌گیرد حضور داشته باشیم. رخداد هم یکی از مفاهیم کلیدی فوکو و عبارت است از دوره‌ای که ما خودمان را با آن تعریف می‌کنیم. در نگاه تاریخی و کلی فوکو تاریخ مجموعه‌ای است از حوادث و رویدادهای منحصربه‌فرد گسسته از یکدیگر. گسسته به این معنی که هر واقعه تاریخی خودویژه و تکینه و یگانه است (برخلاف دیدگاه‌های هگلی و مارکسی که همه مقولات از دل هم بیرون می‌آید). در این نوع روش‌شناسی فوکویی تأکید می‌شود بر اینکه تاریخ را ما با گسست‌هایش بشناسیم. یکی از مفاهیمی که به این موضوع ارتباط دارد رخداد است و حضور در آن؛ هنگامی که یک رخداد یا واقعه تاریخی دارد صورت می‌گیرد، مثل حوادث جنبش دانشجویی در ۱۹۶۸ یا حوادث تونس که خودش آنجا بود، یا حضوری که در لهستان در یک دوره داشت و مقامات کمونیستی از آنجا بیرونش می‌کنند یا حضوری که در ایران پیدا می‌کند برای گزارش رخدادی که در ایران دارد صورت می‌گیرد. فوکو در بحث «روشنگری چیستِ؟» کانت درواقع می‌خواهد نسبت اندیشه و فلسفه را با مفهوم حضور در خود کانت نشان دهد. کانت در «روشنگری چیست؟» می‌خواهد بگوید نسبت اندیشه من با قرن ما که قرن نقد است، چیست و چگونه اندیشه دورانی و زنده‌ای است و در زمان تاریخی نقش بازی می‌کند. اینجا دارد درباره رخداد و حضور می‌اندیشد؛ به‌عنوان یک رویداد منحصربه‌فرد که ما در آن حضور پیدا کرده و نقش بازی کنیم. این دید تاریخی در واقع خودش روش و نگرشی به گذشته و تاریخ به ما می‌دهد که باز هم متأثر از نیچه می‌خواهد تاریخ را به خدمت زندگی بگیرد، درحالی‌که بینش‌های تاریخی دیگر اعم از بینش به قول نیچه عتیقه‌جاتی یا بینش عظمت‌گرایانه و همچنین بینش روشنفکری نقادانه اسیر تاریخی‌گری هستند به این معنا که می‌خواهند زندگی را در خدمت تاریخ قرار دهند اما قرار است برعکس باشد و تاریخ در خدمت زندگی و اندیشه باشد؛ بنابراین همه این بینش‌ها با اینکه عنصری از حقیقت را در اختیار دارند اما نمی‌توانند تاریخ را در خدمت زندگی قرار دهند. وقتی ما تاریخ ارزش‌ها و اندیشه‌ها را می‌شناسیم برای این است که می‌خواهیم مفاهیم را نسبی کنیم و نشان دهیم اینها سیال هستند و می‌شود تغییر داد و تفسیر جدید داد و نشان دهیم این مفاهیم متصلب و جامد و مطلق نیستند.

در مجموع روش تبارشناسی فوکویی به ما این آگاهی را می‌دهد. اما باید متوجه بود که به‌هرحال خود فوکو هم محدودیت‌ها، مشکلات شخصی، روانی، اخلاقی و ممکن است سیاسی داشته باشد که قابل نقد باشد. از مجموعه متفکرانی که بررسی می‌کنیم نمی‌خواهیم مطلق یا اسطوره‌هایی بسازیم یا آن‌گونه که در ایران انجام می‌شود آنها را تبدیل کنیم به ارزش‌های راهنما و مدل. آنها ازجمله خود فوکو خودشان هم قابل نقد هستند با همه نوآوری‌هایی که داشته مثل بحث روان-سیاست یا زیست-سیاست. امروزه متفکران بعدی مثل آگامبن یا متفکری کره‌ای به اسم بیونگ-چول هان در کتاب «روان‌سیاست: نولیبرالیسم و فن‌آوری‌های جدید قدرت» بحث فوکو را نقد می‌کند. در واقع دارد بحث فوکو را ادامه می‌دهد، فقط می‌گوید فوکو معضلی که دارد محدود است به مفهوم زیست و بدن درحالی‌که الان بیشتر روان است که موضوع کار انضباط و دوره جدید جامعه انفورماتیک است و بنابراین محدودیت‌های بینش فوکویی را هم مطرح می‌کنند و می‌خواهند از او فراتر روند؛ بنابراین ما باید رویکردی انتقادی نسبت به خود فوکو داشته باشیم. او خودش هم دوست داشت آثار و اندیشه‌هایش «خرابکارانه» یا «ساختارشکنانه» باشد، مثل کوکتل‌مولوتف باشد و منفجر کند و بعدش هم خودش در انفجاری که انجام می‌دهد بسوزد یعنی نگاهش به آثارش این بوده که باید دستگاه‌های متصلب فکری و نظام‌های سلطه را در هم شکند. ما نسبت به این بینش باید نگاه انتقادی داشته باشیم به‌خصوص درباره مفهوم قدرت که در این متن برخی شاخص‌هایش را توضیح دادم: اول نظام تمایزگذاری که قدرت ایجاد می‌کند و در تحلیل فوکو از قدرت باید به آن توجه کنیم. مجموعه‌سیستم‌ها و نظام‌ها و گفتمان‌هایی که ایجاد انواع سلسله‌مراتب می‌کنند مثل تفاوت حقوقی مقامات و امتیازها و تفاوت اقتصادی و تملک ثروت، تفاوت جایگاه در فرایند تولید، تفاوت‌های زبانی و فرهنگی، تفاوت دانش و تخصص. این کاری است که قدرت و نظام تمایزگذاری انجام می‌دهد. دوم اینکه کنشگری عملی است که بر کنش دیگران تأثیر می‌گذارد؛ حفظ امتیازات و اعمال و انحصار شغل‌ها هدف قدرت است. سوم شیوه‌های ابزاری قدرت است؛ شکل‌های مختلف اعم از گفتمان و تفاوت‌های اقتصادی و سازوکارهای نظارت و نظام‌های نظارتی و انضباطی، شیوه‌های عرضه قدرت است که باید در تحلیل لحاظ شود. چهارم اشکال نهادین‌سازی قدرت است، اینکه قدرت چگونه خودش را حقوقی می‌کند، ایجاد عادت می‌کند، اماکن خاصی ایجاد می‌کند، واژگان و آیین‌نامه‌ها و سلسله‌مراتب خاص ایجاد می‌کند، نظام‌های پیچیده‌ای مانند خود دولت در عصر جدید ایجاد می‌کند و... اینها اشکال نهادین‌سازی قدرت است. پنجم درجه عقلانی‌سازی است که چگونه با چند شاخص بهای اقتصادی هر چیزی مشخص می‌شود و اینکه قدرت چگونه نسبتش را با کنشگری و اعمال دیگران خصلت‌نمایی می‌کند؛ اینکه این قدرت باید شفاف باشد و آزادانه انجام گیرد. این کارها اگر متصلب شود و دیگر شفاف نباشد مناسبات قدرت هم از بین می‌رود. بنابراین قدرت جدید این مختصات را دارد به‌طوری‌که انسان‌ها خود می‌خواهند عوامل و کارمندان این قدرت جدید باشند. اینها توضیحی کلی بود از آثار اصلی و مفاهیم فوکو، «کلمات و چیزها» (۱۹۶۶) و تاریخ جنون (۱۹۶۱) و نظارت و تنبیه (۱۹۷۵) که به ما متفکر معاصر و روشنفکر نوعی «گونه‌گون» (انتلکتوئل سپسیفیک) و «بالفعل» (آکتوئل) را معرفی می‌کند.

یکی از شاخصه‌های قدرت منتشر و پخش‌بودن آن است، قدرت متمرکز فقط در دست حاکمیت نیست و در کل جامعه جاری است. حکومت برخلاف گذشته که حالت عینی و روشن داشت، این‌بار نسبت‌هایی است که نامرئی است. حکومت و قدرت ایجاد مقاومت‌ها و واکنش‌هایی می‌کند که آن هم جزء ذات قدرت است؛ یعنی از نظر فوکو ما یک دوگانه داریم و این‌گونه نیست که از یک‌سو سلطه و از سوی دیگر آزادی داشته باشیم. بلکه هرجا سلطه وجود دارد ضدخودش را هم ایجاد می‌کند و بنابراین این دو باید با هم فهمیده شوند چون یک مجموعه واحد را می‌سازند

سال سرنوشت‌ساز ۱۹۸۹

خواکین اِستفانیا، ترجمه: منوچهر یزدانی: کتاب خارق‌العادهٔ «پس از جنگ»، اثر تونی جادت، بارها خوانده و بازخوانی شده و مورد مراجعه قرار گرفته است و به نظر می‌رسد دیگر جایی برای سایر متون تاریخی آن زمان باقی نگذاشته باشد. بااین‌حال، باید یادآور شد که «پس از جنگ[1]» روایتی است دربارهٔ اروپا، کوچک‌ترین قارهٔ جهان (برخی نوشته‌اند حتی قاره هم نیست، بلکه فقط شبه‌قاره‌ای است متصل به آسیا)، که از اواخر دوران جنگ جهانی دوم تا سال ۲۰۰۵ میلادی را توصیف می‌کند. ازدست‌رفتن نابهنگام جادت، مانع دسترسی به تجزیه و تحلیل‌های او دربارهٔ دو بحران عمده، یعنی رکود بزرگ اقتصادی (۲۰۰۷ تا ۲۰۱۴) و بیماری همه‌گیر ویروس کرونا شده است که هر دو هویتی جهانی دارند.

به‌تازگی تفسیر دیگری از استاد آلمانی دانشگاه جان هاپکینز ایالات متحده و مدرسه علوم اقتصادی لندن، کریستینا اسپور، منتشر شده است که به دوره‌ای کوتاه‌تر (سه سال، یعنی از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۲) می‌پردازد. اسپور با داشتن منابعی تاکنون ناشناخته، اسنادی نادیده و اخیرا از طبقه‌بندی خارج‌شده، از یادداشت‌ها و مکالمات ثبت‌شده گرفته تا نامه‌های شخصی یا گزارش‌های جاسوسی، متنی رنگارنگ و پر از اطلاعات نوشته که جایی برای کوچک‌ترین تعبیر و تفسیر بر آن باقی نمی‌ماند. رساله «پس از دیوار؛ بازسازی جهان پس از ۱۹۸۹»[2] به این می‌پردازد که نظم جهانی، به یمن تصمیم‌های صلح‌آمیزی که بین سال‌های ۱۹۸۹ و ۱۹۹۲ گروه کوچکی از رهبران جهان با مشارکت یکدیگر برای بازسازی نهادها و ایجاد شکل تازه دنیای امروز ما گرفتند، تغییر کرد. این رهبران جورج بوش (پدر)، میخائیل گورباچف، مارگارت تاچر، هلموت کوهل و فرانسوا میتران بودند.

این کتاب به چرایی سقوط یک نظم جهانی پایدار و به‌ظاهر باثبات در سال ۱۹۸۹ می‌پردازد و فرایندی را روایت می‌کند که طی آن نظمی جدید بر ویرانه‌های نظم قدیم بنا شد. رهبران درگیر گروه کوچک و به‌هم‌پیوسته‌ای (هنوز نه از طریق اینترنت) بودند، مثلثی با ارتباط‌های حیاتی، متشکل از ایالات متحده، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و جمهوری فدرال آلمان. بوش، گورباچف و کوهل مقامات بالا و رهبران سیاسی بودند و وزرای خارجهٔ آنها، جیمز بیکر، شواردنادزه و گنشر، در ردهٔ دوم قرار داشتند. شکل‌گیری اروپای پس از جنگ سرد با توجه به میزان قدرت این گروه‌ها بود. به گفتهٔ پروفسور اسپور، دو شخصیت قدرتمند به‌طور فزاینده‌ای منزوی بودند و در حاشیه قرار داشتند: تاچر، مخالف اتحاد سریع آلمان، و میتران، که با اکراه و مشروط بر اینکه آلمان متحد بخشی مسلم از اروپا باشد حاضر به مداخله بود.

در کتاب، همچنین به تحلیل و تدقیق در باب پیشرفتی پرداخته می‌شود که در بخش دیگر جهان در آن سال‌ها رخ داد. غرب و اروپای بعد از جهان ۱۹۸۹، بدون درنظرگرفتن خروج چین به رهبری دنگ شیائوپینگ از جنگ سرد، هم‌زمان با کشتار تیان‌آن‌من در ششم ژوئن همان سال، قابل درک نیست. این تضاد در ورود تدریجی چین به اقتصاد سرمایه‌داری (تا امروز) و خواست دنگ برای حفظ سلطهٔ حزب کمونیست بر دولت و جامعه دیده می‌شد. اعمال این سیاست، با ناتوانی گورباچف برای اداره و هدایت اتحاد جماهیر شوروی بسیار متفاوت بود و چین را در مدار دیگری قرار داد. سه دهه بعد از همهٔ آن وقایع، نظریه‌ای که طبق آن جنگ سرد با پیروزی ایالات متحده بر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به پایان می‌رسد و در نهایت جهان انگارهٔ خود را به هیئت آمریکایی بازسازی می‌کند، درست از آب درمی‌آید. زمانی که دههٔ سوم قرن بیست‌ویکم آغاز می‌شود، رقابت کهنهٔ صاحبان قدرت دوباره باشدت در دستور کار قرار می‌گیرد و در سراسر جهان، سنتی‌های واقعی غربی در زمینهٔ دموکراسی و تجارت آزاد زیر سؤال می‌روند، به‌ویژه در روسیه و چین و حتی در خود ایالات متحده. نقایص و کاستی‌های قراردادی که به جنگ سرد پایان داد بیشتر و بیشتر آشکار می‌شوند: درگیری‌های منطقه‌ای ریشه‌دار، لغو توافق‌نامه‌های نظارت بر تسلیحات، پیدایش رژیم‌های اقتدارگرای قدرتمند، تهدیدهای گسترش سلاح‌های هسته‌ای... که همه تشنج‌هایی هستند ناشی از نقشهٔ راه ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ. او برای توهین به دیگر دولتمردان تردیدی به دل راه نمی‌داد و از انتقاد بی‌وقفه از اتحادیه‌های پس از جنگ، مانند ناتو، باز نایستاد. ترامپ اتحادیهٔ اروپا و شرکای قدیمی ایالات متحده، مانند آلمان را بدخواه و دشمن شناخت، روسیه و کرهٔ شمالی را به بازی گرفت و با خروج از توافق‌نامه‌های نظارت بر تسلیحات و اعمال سیاست ملی‌گرایی اقتصادی سبب جنگ تجاری با چین و اروپا شد.

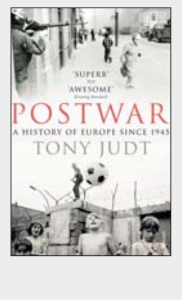

Kristina Spohr
Después del Muro
La reconstrucción del mundo tras 1989

Daniel Schönpflug
El mundo en vilo
La ilusión tras la Gran Guerra

دانیل شونفلوگ یکی‌دیگر از استادان تاریخ آلمانی، کتابی دارد به نام «جهان در حال تعلیق؛ توهم پس از جنگ بزرگ»[3]، با محتوایی متفاوت و با اشاره به دورهٔ انتقالی از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۳. بخشی از مضمون این کتاب با مطالب کریستینا اسپور همخوانی دارد. در این اثر، به جای توجه به سیاست‌مداران رده‌بالا و مقدم‌دانستن آنها در وقایع مستند، به‌طورکلی تمرکز بر سخنان شخصیت‌های اصلی جامعهٔ مدنی است (نقاشان، نویسندگان، نوازندگان و غیره، مانند ویرجینیا ولف، آرنولد شنبرگ، لارنس عربستان، پل کلی، جورج گروس، والتر گروپیوس). «جهان در حال تعلیق» به‌هیچ‌وجه در پی بازنمایی عینی وقایع تاریخی نیست، بلکه مجموعه‌ای از وقایعی است که ظاهرا ربطی به هم ندارند و روایت درک تجربه‌های شخصی گروهی از بازیگران متفاوت این رویدادهاست. آنها این دوره را براساس آنچه دیده‌اند به یاد می‌آورند.

برخی از مورخان سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۳ را دوره‌ای می‌دانند که با انقلاب روسیه آغاز می‌شود و زمانی به پایان می‌رسد که بحران‌ها و تغییرات پس از جنگ جهانی اول به اتمام می‌رسد و بسیاری از کشورها به ثبات خاصی دست می‌یابند. کسی فکر نمی‌کرد در نهایت این محدودهٔ تاریخی «دورهٔ بین جنگ» نامیده شود.

شونفلوگ همچنین رنسانس‌های پرامید و بحران‌های عمیقی را که جهان از سال ۱۹۸۹ تجربه کرد و چگونگی ظهور افق درخشان و پریشان‌کنندهٔ آینده را بازبینی می‌کند و نیز اینکه چطور این آغاز تازه ممکن است به شکست بینجامد و نیروهای مخرب و خطرناک (رژیم‌های اقتدارگرا، جنبش‌های پوپولیستی راست افراطی، تروریسم، جنگ‌های جدید و نظام سرمایه‌داری افسارگسیخته‌تر از پیش) خود را بر ما تحمیل کنند.

این کتاب‌ها حاوی پیامی تعیین‌کننده برای خوانندگان خود هستند: شما هرگز نمی‌توانید مطمئن باشید که آینده بهتر از گذشته خواهد بود.

پانوشت‌ها

1- Postguerra
2- Después del Muro; La reconstrucción del mundo tras 1989
3- El mundo en vilo; La ilusión tras la Gran Guerra

در جست‌وجوی عدالت

افلاطون را به‌عنوان معمار اصلی فلسفه سیاسی می‌شناسند. آموزه‌های او در قرن‌های متمادی منبع الهام و مورد بحث همه متفکران و معتبرترین محافل فلسفی و سیاسی جهان بوده است، چنانکه این فیلسوف بلندپایه حیطه‌های تازه‌تری را برای بحث و بررسی مورد توجه قرار داد و بنیان تفکر و اندیشه در علوم گوناگون مانند علوم تربیتی و نظریه دولت را پی‌ریزی کرد. نظریه دولت او در یک سازگاری نظام‌مند با قرائت او از انسان، جامعه، عدالت و آرمان بشری قرار دارد. به‌تازگی کتابی به نام «افلاطون در جنگ شما» به قلم برایان پرافیت و به‌همت انتشارات حکمت کلمه منتشر شده که به‌صورت چکیده زندگی‌نامه و فلسفه افلاطون را شرح می‌دهد. این کتاب از پنج فصل تشکیل شده است؛ فصل اول به زندگی افلاطون از بدو تولد تا زمان مرگ او به‌صورت خلاصه پرداخته است. در این فصل به مواردی مانند تأثیر خانواده، جنگ، ملاقات با سقراط و... بر زندگی و شکل‌گیری تفکر افلاطون اشاره شده است. برای افلاطون، حادثه سرنوشت‌ساز در زندگی آشنایی‌اش با سقراط بود که در ۲۰ سالگی او رخ داد. او پیش از این رخداد به مطالعه آثار فیلسوفان پیشین پرداخته و از محضر کراتولوس هراکلیتوسی بهره برده بود. او از سقراط فراگرفت که توجه خویش را به حوزه اخلاقیات معطوف کند. شاید در همین زمان بود که فعالیت خودش را به‌عنوان یک آموزگار، البته ابتدا در حلقه‌ای کوچک‌تر آغاز کرد. در بخشی از این فصل آمده است: «درواقع خانواده‌هایی مثل خانواده افلاطون با وجود داشتن ثروت و عقبه‌ای منسوب به اشراف‌زادگان حاکم از اصل حاکمیت قانون دموکرات‌ها به‌شدت ناراحت بودند. ظاهرا به اندازه کافی خوشبخت نبودند و بسیار افسوس گذشته را می‌خوردند؛ یعنی دورانی که بر همه امور تسلط داشتند و نه مثل مردمی که از اصالت کمتری برخوردار بودند و فقط در امور دولت مشارکت کردند. این وضعیت بر افلاطون جوان که آموخته‌های سیاسی‌اش همواره با مفهوم دموکراسی در تضاد بود، کاملا تأثیر گذاشت». وقتی افلاطون تحت تعلیم سقراط قرار گفت، همچون معلمش به جست‌وجوی جوهره و مفهوم فضیلت پرداخت. هنگامی که سقراط مشغول گفت‌وگو با شاگردانش می‌شد، تنها مضمون اصلی جست‌وجوی یک شخصیت نجیب بود. به این ترتیب افلاطون توانست از پیشینه علمی‌اش برای به‌کاربستن مسئله فضیلت در علم سیاست و اخلاق بهره بگیرد.

فصل دوم کتاب به فلسفه افلاطون اختصاص دارد. در این فصل به شیوه‌های دسته‌بندی آثار افلاطون اشاره شده اما به‌منظور حفظ سادگی بر ساماندهی زمانی تألیفات افلاطون توجه می‌شود؛ چراکه آنها نه‌تنها مشخص‌کننده دوره‌های مختلف زندگی وی هستند، بلکه انگیزه و درک متفاوت این فیلسوف را نیز نشان می‌دهند. مؤلف این دوره‌ها را به سه دوره (دوران سقراطی، دوران بلوغ و دوران پایانی) تقسیم کرده است. در هرکدام از این دوره‌ها به یک مضمون برجسته در اندیشه افلاطون اشاره شده و در ادامه تألیفات این دوره را برشمرده است؛ مثلا در دوران بلوغ اشاره شده است که افلاطون بعد از بازگشت از اولین سفرش به سیسیل و تأسیس آکادمی‌اش در خارج از آتن، زندگی آرامی همراه با تعلیم و تألیف را از سرگرفت که سال‌های زیادی به طول انجامید و در این زمان هرگز از گفت‌وگوی سقراطی به‌عنوان روش تفهیم منظورش دست نکشید. آثار این دوره را به ده اثر (منون، کراتیلوس، یوتیدموس، منزنوس، ضیافت، فائدو، جمهوری، فائدروس، پارمیندس، تتوس) برمی‌شمرد. به اعتقاد مؤلف کتاب، نکته اصلی این تألیفات بررسی مفاهیم مختلف بشری و اجتماعی با استفاده از ایده‌های متافیزیکی به‌جای مفاهیم بیشتر تمثیلی است. در فصول دیگر برخی از این رساله‌ها که در فصل دوم به آنها به‌صورت مختصر اشاره شده، شرح داده می‌شوند. نویسنده در فصل سوم به رساله آپولوژی پرداخته و آورده است: «در میان مجموعه آثار افلاطون آپولوژی اولین گفت‌وگویی است که آن را می‌یابیم. این اثر بدون شک یکی از معروف‌ترین آثار افلاطون است، گرچه تنها اثری است که در حقیقت چیزی از اندیشه‌های افلاطون را برملا نمی‌کند. آپولوژی از بسیاری جهات تنها گفت‌وگوی واقعی سقراط است که به جا مانده است. با وجود اینکه افلاطون از گفت‌وگو به‌عنوان چارچوبی برای همه آثارش استفاده می‌کند و حتی از سقراط به‌عنوان شخصیتی در بسیاری از آثارش، اما این تنها اثری است که سخنان سقراط را به‌درستی منعکس می‌کند. تنها دو اثر موجودند که وقایع محاکمه سقراط در سال ۳۹۹ قبل از میلاد را به تفصیل شرح می‌دهند: آپولوژی و البته خاطرات زنفون».

فصل چهارم به تشریح رساله منون که یک رساله تخیلی است اختصاص دارد. این فصل به توضیح علت نگارش منون و سؤالاتی که درصدد پاسخ به آنهاست و برخی از جواب‌هایی که توسط افلاطون پیشنهاد شده می‌پردازد. فصل پنجم این کتاب به توضیح کتاب «جمهور» افلاطون اختصاص دارد. این کتاب از مشهورترین و تأثیرگذارترین متون کلاسیک فلسفه سیاسی در غرب و همچنین آثار ادبی به‌شمار می‌آید. کتاب شامل ۱۰ نمایش‌نامه به‌صورت گفت‌وگو میان سقراط و افراد دیگر است و در آن به مسائلی از قبیل عدالت، نوع حکومت و حقیقت پرداخته شده‌است. گفت‌وگوی آنها در آغاز درباره مفهوم واقعی عدالت است اما سقراط با برهان‌های روشن خود پرده‌های ابهام از روی حقیقت عدالت را کنار می‌زند و سپس در خیال به تعریف جامعه عادل و کامل می‌پردازد. از سازمان و شکل حکومت و فضایل رهبران و تربیت افراد در آن جامعه سخن گفته و در نهایت بحث خود را به مسائلی می‌کشاند که منجر به تباهی و زوال حکومت‌ها می‌شود. در این فصل توضیح داده می‌شود که چرا جمهوری نزد فلاسفه مهم‌ترین اثر افلاطون است. در بخشی از این فصل آمده است: «کتاب جمهوری به‌عنوان طرحی کلی برای جوامع بی‌نقص نام گرفته است. دولت‌ها و امپراتوری‌ها تلاش کردند تا به‌نوعی از ایده‌های مطرح‌شده در چارچوب کتاب جمهوری تقلید کنند، اما این گفت‌وگوی افلاطون به دنبال الگوسازی دولت کامل نبوده است، بلکه در راستای مدل‌سازی روح بشری گام برداشته است. در پایان فصل توضیح می‌دهیم که چرا کتاب جمهوری برای بسیاری از افراد مختلف در جوامع گوناگون چه در گذشته و زمان حال اهمیت دارد». بسیاری عقیده دارند که آشکارترین مضمون فراگیر در کتاب جمهوری جست‌وجو در مفهوم عدالت است. افلاطون در گفت‌وگوهای اولیه به نوعی به این مسئله می‌پردازد، اما معمولا عدالت به‌عنوان معرف احتمالی یک فضیلت یا خود فضیلت ارائه می‌شود. در همین چارچوب افلاطون مفهوم عدالت را مطرح می‌کند اما در دل این گفت‌وگوها به نظر می‌رسد که عدالت مفهومی ثانویه باشد که درراستای سوق دیالکتیک به سمت موضوعاتی که می‌خواهد در کندوکاو اولیه برای فضیلت کشف کند، ارائه شده است.

افلاطون در جنگ شما
برایان پرافیت
ترجمه: مریم افتخاری
ناشر: حکمت کلمه
قیمت: ۳۷۰۰۰ تومان